

• (هل جعل الخلافة والإمامة تشريعياً أم تكوینياً) ..

• خلافت و امامت تشريعی است یا تکوینی؟

أن يجعل الله سبحانه خليفته على هذه الارض وينصبه عليهم أساس دين الله الذي لا يجادل فيه موحد ، قال تعالى: (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (1)، وقال: (يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) (2)، ولا دور يذكر للإنسان أو غيره من بقية الخلق في مشاركة ربه - والعياد بالله - في ذلك التنصيب والاصطفاء والاجتباء الإلهي، قال تعالى: (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) (3).

خداوند سبحان خليفه و جانشينش را بر اين زمين قرار می دهد و اساس دين الهی را بر آن پایه ریزی فرموده است و هيچ انسان موحدی در اين خصوص مجادله نمی کند. خدای متعال می فرماید: «(و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمين خليفه ای قرار می دهم)»^۴ و نیز «(ای داوود ما تو را خليفه ای روی زمين گردانيديم)»^۵ و در هيچ مرحله ای، هيچ نقشی را برای انسان یا غير او از ديگر مخلوقات - در شريك شدن با خدایش (پناه بر خدا) در اين تنصيب و برگزیدن و انتخاب الهی، قایل نشده است. خداوند متعال می فرماید: «(پروردگار تو هر چه را که بخواهد می آفریند و برمی گزیند ولی آنها را توان اختیار نیست. منزّه است خدا و از هر چه برایش شريك می سازند برتر است)»^۶.

1. البقرة: 30.

2. ص: 26.

3. القصص: 68.

۴ - بقره: 30.

۵ - ص: 26.

۶ - قصص: 68.

عن عمرو بن الأشعث، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: (أثرون الموصي منا يوصي إلى من يريد؟! لا والله، ولكن عهد من الله ورسوله (صلى الله عليه وآله وسلم) لرجل فرجل حتى ينتهي الأمر إلى صاحبه) (7).

عمرو بن اشعث می گوید از امام ابو عبدالله جعفر صادق (عليه السلام) شنیدم که می فرمود: «آیا شما گمان می کنید وصیت کننده ی ما، به هر کس بخواهد، وصیت می کند؟! نه به خدا، چنین نیست. بلکه امر امامت، عهد و فرمانی است از جانب خدا و پیامبر او (صلى الله عليه وآله وسلم) برای فردی پس از شخصی دیگر، تا امر به صاحبش برسد»^۸.

إنّ كون دين الله = حاكمية الله، أمر واضح بفضل الله على عباده، ولكن بعض من يتسمّى بالإسلام يحاول التشكيك في ذلك، في محاولة لتبرير تسلط المنافقين على الخلافة حتى ولو أدى ذلك التبرير إلى التنازل عن أساس الدين.

به فضل الهی این موضوع که «دین خدا» همان «حاکمیت خدا» است، بر بندگان آشکار است ولی برخی از کسانی که خود را به اسلام می چسبانند، با هدف توجیه تسلط منافقین بر خلافت، می کوشند در این قضیه تردید وارد کنند؛ حتی اگر این دلیل تراشی، به چشم پوشی از اساس دین منجر شود.

ومن ضمن ما نُسأل عنه عادة في هذا الموضوع هو: هل جعل الامامة والخلافة لحجج الله أمراً تشريعياً أم تكوينياً؟ فقلت بسؤال العبد الصالح (عليه السلام) فقلت: بعض إخواننا لما يُسألون عن جعل الخلافة لحجج الله أو الإمامة لبعضهم يجيبوا بأنها جعل تشريعي، هل هذا صحيح.

معمولاً به هنگام صحبت درباره ی این موضوع، چیزی که از ما پرسیده می شود این است که: امامت و خلافت حجت های الهی، موضوعی است تشریعی یا تکوینی؟ من این سؤال را خدمت عبد صالح (عليه السلام) مطرح نمودم و گفتم: وقتی از برخی برادران ما درباره ی قرار گرفتن خلافت یا امامت در حجت های الهی سؤال می شود، پاسخ می دهند که این مسأله، تشریعی بوده، آیا این درست است؟

7. الكافي: ج 1 ص 278 ح 2.

۸ - کافی: جلد 1 صفحه 278 حدیث 2.

فأجابني (عليه السلام): (وفقك الله، تعلم أن المصطلح عليك إبانة تعريفه، فماذا يراد بالجعل التشريعي، لابد أن تعرفه أولاً، وماذا تريد به أنت لأقول لك نعم أو لا، وهذا لابد أن يكون أيضاً في المناظرات، يعني لابد من تحرير المصطلح قبل الخوض في تطبيقه على مصاديقه، وإلا سيكون كلامكم بلا معنى).

ایشان (عليه السلام) فرمودند: «خدا شما را توفیق دهد! (همان طور که می دانید) ابتدا باید تعریف اصطلاح برای شما روشن شود. منظور از «قرار دادن تشریعی» چیست؟ شما باید اول این را تعریف نمایی. مراد شما از این عبارت چه چیزی است که من به آن آری یا خیر بگویم؟ در مناظرات هم این قضیه باید مورد توجه قرار گیرد؛ یعنی پیش از آن که در تطبیق یک اصطلاح بر مصادیق آن گفت و گو شود، باید معنای اصطلاح مشخص گردد، و گرنه کلام شما بی معنی خواهد بود.»

فقلت: يقال: إن الجعل التشريعي هو ما يتعلق به الأمر والنهي والعبد يكون طرفاً فيه كالعبادات، والجعل التكويني هو ما يتعلق به إرادة الله فقط بلا دخل للإنسان أبداً، وكنت أعرف أن الإمامة والخلافة الإلهية بصورة عامة هي مجعولة من قبله سبحانه بهذا الجعل.

گفتم: می گویند «قرار دادن تشریعی» یعنی آنچه به امر و نهی تعلق دارد و بنده یک طرف آن قرار گرفته است مانند عبادت‌ها. «قرار دادن تکوینی» هم چیزی است که فقط به اراده‌ی الهی تعلق دارد و انسان در آن فاقد هر نوع دخل و تصرفی است. من قبلاً می دانستم که امامت و خلافت الهی به طور کلی، به همین صورت توسط خدای سبحان وضع شده است.

فقال (عليه السلام): (وفقك الله، فإذا كان تعريف الجعل التشريعي هو ما كان أمراً ونهياً والعبد يكون طرفاً في القبول من عدمه، إذن فالخلافة بالنسبة لنفس الخليفة أليست أمراً؟ والخلافة بالنسبة لمن عليهم طاعة الخليفة أليست أمراً؟

ایشان (عليه السلام) فرمود: «خدا شما را توفیق دهد! اگر تعریف وضع تشریعی همان چیزی باشد که به امر و نهی تعلق داشته و بنده در قبول یا رد آن در یک طرف قضیه جای دارد، پس آیا خلافت کردن برای خود خلیفه، امر و فرمان تلقی نمی‌شود؟ و آیا خلافت برای کسانی که موظف به اطاعت از خلیفه هستند، نیز دستور و فرمان به شمار نمی‌رود؟»

ألم تقرأ قوله تعالى: (أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ) أُولَئِكَ مِنْ ضَمْنِ مَا آمَنَ بِهِ هُوَ الرَّسُولُ، وَهُوَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْهُمْ، إِذْ هُوَ آمَنَ أَوَّلًا أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ فِي أَرْضِهِ: (أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ

المَصِيرُ) (9)، هذا بالنسبة للخليفة. فالخلافة أمر وهو قبلها وآمن بها، إذن أليس يكون والحال هذه من مصاديق تعريفك السابق؟

آیا این سخن خدا را نخوانده‌ای که: «(پیامبر، خود به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شد ایمان دارد)». آیا خود پیامبران از جمله حضرت رسول خاتم - صلوات الله علیه - جزو کسانی نیستند که به آن ایمان آورده‌اند؟ بنابراین خود پیامبر اسلام نیز در وهله‌ی اول ایمان آورده که او رسول خدا و خلیفه‌اش بر زمین است: «(پیامبر، خود به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد و همه‌ی مؤمنان، به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان دارند. میان هیچ یک از پیامبرانش فرقی نمی‌نهم. گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، ای پروردگار ما، آمرزش تو را خواستاریم که سرانجام همه به سوی تو است)»^{۱۰}. این مربوط به خلیفه است. لذا خلافت یک دستور است که وی آن را پذیرفت و به آن ایمان آورد. آیا چنین نیست؟ حال آن که این، یکی از مصادیق تعریف قبلی شماست!

أما الخلافة بالنسبة لمن عليهم طاعة الخليفة، فهي واضحة أنها أمر ولهم قبوله من عدمه، فإن قبلوا أثبوا وإن رفضوا عوقبوا).

در مورد کسانی که طاعت خلیفه بر آنها لازم می‌باشد، واضح است که خلافت یک دستور بوده و آنها در قبول یا رد آن مختار می‌باشند. اگر بپذیرند پاداش می‌گیرند و اگر نپذیرند، عقاب می‌بینند.

فقلت: إذن ما معنى أنهم (عليهم السلام) أئمة رضي الخلق أو لا، اتبعوهم أو لا كما جاء في مضمون روايات كثيرة.

گفتم: پس معنای این سخن که «آنها امامان مردم‌اند چه مردم بپذیرند و چه نپذیرند، چه مردم از آنها تبعیت کنند چه نکنند» چیست؟ این مطلب در مضمون روایات زیادی آمده است.

فقال (عليه السلام): (نعم، هم أئمة) سواء رضي الخلق أم لم يرضوا، هم خلفاء الله في أرضه رضي الناس أم أبوا، فما هو وجه معارضة هذا الأمر مع ذلك).

فرمود: «آری! آنها ائمه (علیهم السلام) هستند چه مردم راضی باشند چه نباشند. آنها جانشین خدا

9. البقرة: 285.

۱۰ - بقره: 285.

بر زمین اویند چه مردم بپذیرند، چه سرپیچی کنند. وجه تعارض (ناسازگاری) این دو با هم چیست؟»

فقلت: أي إنهم (عليهم السلام) مجعولون أئمة بإرادة الله القهرية وهو الجعل التكويني، وأعتذر عن استخدام بعض التعبيرات التي كنا نقرأها فيما يسمى بعلم الكلام.

گفتم: یعنی آنها (علیهم السلام) به اراده‌ی قهری خداوند ائمه هستند و این، «قرار دادن تکوینی» است. از این که تعبیراتی به کار می‌برم که قبلاً در چیزی به نام علم کلام می‌خوانده‌ایم، پوزش می‌طلبم.

فقال (عليه السلام): (كيف يعني قهرية؟ وقهرية على من؟ هل أن الله جعلهم أئمة وهم مقهورون على أن يكونوا أئمة وخلفاء الله في أرضه مثلاً؟ هل أن الناس مقهورون على طاعتهم مثلاً؟ لو كان الأمر قهرياً لكانوا أئمة وخلفاء الله في أرضه ولكن لا فضل لهم بذلك ولا يثابون على أمرهم مقهورون عليه. وأيضاً أين عدالة الله؟ ولو كان الناس مقهورين على طاعتهم لما عصاهم أحد).

فرمود: «چگونه قهری است؟ قهر و اجبار بر چه کسی؟ آیا مثلاً خداوند آنها را ائمه قرار داده است در حالی که ایشان مقهور و مجبور بوده‌اند که ائمه و جانشینان خدا بر زمین او باشند؟ آیا به عنوان مثال، مردم بر اطاعت از آنها مجبور بوده‌اند؟ اگر این قضیه قهری بود، آنها ائمه و جانشینان خدا بر زمین محسوب می‌شدند ولی این مقام، هیچ فضلی برای آنها به دنبال نداشت و برای چیزی که نسبت به آن مجبور و مقهور بوده‌اند هیچ پاداشی نصیب آنها نمی‌شد؛ در ضمن عدالت خدا چه می‌شود؟ اگر مردم بر اطاعت آنها مجبور می‌بودند، کسی توان نافرمانی از آنها را نداشت.»

فقلت: إذن، فهي أمر تشريعي.

گفتم: پس این یک امر تشریحی است.

فقال (عليه السلام): (بالنسبة لي لا يهمني المصطلح وفقك الله، كما قلت لك عندما يتكلم معي أحد بالمصطلح أطلب منه التعريف لكي لا يهرب من عقيدته الباطلة إن لزمته الحجة الحق، فيتبين له ولغيره بطلان أمره بوضوح بعد أن يعرف مصطلحه).

فرمود: «خداوند شما را توفیق دهد! من برای اصطلاحات، اهمیتی قائل نیستم. همان طور که قبلاً به شما گفتم، وقتی شخصی با من در مورد اصطلاحی سخن می‌گوید، از او تعریف آن

اصطلاح را می‌خواهم تا وقتی محکوم و مجاب شد، نتواند از عقیده‌ی باطلش فرار کند و برای او و غیر از او، بعد از این که اصطلاح تعریف شد، موضوع به وضوح روشن شود».